

گوهرشاد

حرم را ناله ی بیگانه گوهرشاد می گیرد
چه شد کاشی که رو از ماه گوهرشاد می گیرد

چرا خون میزند فواره از حوض میان صحن
چرا اینقدر دل در راه گوهرشاد می گیرد

چرا سرخ است آیات خدا بر روی کاشی ها
گلو را بغض بسم الله گوهرشاد می گیرد

کبوتر هم اگر بودند این جرم بزرگی بود
تقاص ظلم را خونخواه گوهرشاد می گیرد

ببین ایوان مقصوره شکسته قامت و خسته
عزا در ماتم جانکاه گوهرشاد می گیرد

به یاد کشتگان مادر بزرگم نذر، شمعی را
برای حاجتش در راه گوهرشاد می گیرد

قیامت، چادر گلدار زیر دست و پا مانده

خدا را شاهد آگاه گوهرشاد می گیرد

هجوم چکمه ها خشکید، چادرها ولی باقی است

جهان را قصه ی کوتاه گوهرشاد می گیرد

رضا خان با تفنگش بازگردد که نمی گردد

دل مردم، رضا را شاه گوهرشاد می گیرد

کسی دیدم نشان راه جمهوری و آزادی

سراغ از خادم درگاه گوهرشاد می گیرد

کسی را که نمی داند حریم گوهر خود را

یقین یک روز او را آه گوهرشاد می گیرد